

نگاهی به مصاحبه عبدالرحیم پور، عضو رهبری سازمان فدائی‌های اکثریت با رادیو ایرانیان مقیم لس آنجلس

=====

کدام دمکراسی؟

کدام رنسانس؟

=====

* واقعا سازمان اکثریت، پیش از یورش به حزب توده ایران می خواست از نزدیکی به حزب ما فاصله بگیرد؟

* سازمان چریک‌های فدائی خلق باید از ماجراجویی‌های پس از پیروزی انقلاب بهمن فاصله می گرفت و یا از مبارزه ضد امپریالیستی؟

* جبهه ای که حزب توده ایران برای دفاع از دستاوردهای انقلاب پیشنهاد می کرد، مگر آزادی‌های برآمده از انقلاب را در بر نمی گرفت که باید "جبهه دمکراسی" تشکیل می شد؟ در آن دوران که یکی از پرشکوه ترین دوران‌های آزادی در ایران است، واقعا "جبهه آزادی" ضرورت داشت و یا جبهه ای علیه امپریالیسم که همان آزادی‌ها را تهدید می کرد؟

"قربانعلی عبدالرحیم پور" از اعضای شورای رهبری سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت- اخیرا در نیویورک یک سخنرانی داشت. او که در این سخنرانی، دلیل عدم اشتراک عمل اپوزیسیون جمهوری اسلامی را ناشی از یک ضعف فرهنگی-تاریخی دانسته، در آمریکا با زادیوی ۲۴ ساعته ایرانیان لس آنجلس نیز مصاحبه ای کرده است. در این مصاحبه این ضعف اپوزیسیون (به زعم آقای عبدالرحیم پور) تشریح شده است. عبدالرحیم پور در مصاحبه خود اشاراتی نیز به مشی چریکی سازمان، مشی پس از انقلاب بهمن سازمان و سال‌های اخیر دارد، که جا دارد به هر کدام به نوبه خود پرداخته شود. عبدالرحیم پور در باره دلیل عدم همکاری مشترک اپوزیسیون و وارد عمل شدن آن می گوید:

«این عدم همکاری بعلت فرهنگ خودکامگی، اقتدار و افکار غیر عقلانی است که تاریخا در بین ماها شکل گرفته و جامعه ما را هم دربر گرفته است. جامعه روشنفکری هم از دل همین جامعه بیرون آمده است. این فرهنگ اجازه نمی دهد که فرهنگ دمکراسی را به مثابه فرهنگ روزمره در مناسبات خودمان جاری کنیم»

بنابراین نه حکومت شاه، نه امپریالیسم، نه طبقات ستمگر حاکم و... هیچ کدام در استبدادهای نوبتی که بر ایران تسلط داشته اند، نقش نداشته اند، بلکه این فرهنگ، که معلوم نیست از کجا آمده، چنین اجازه ای را نداده است! عبدالرحیم پور اضافه می کند: «زیان قهر و خشونت در فرهنگ سیاسی و روشنفکری نیروهای سیاسی وجود دارد و در تنظیم مناسبات، این

مسائل تاثیر دارد. این فرهنگ خودکامگی اجازه نمی دهد که ما با هم کار کنیم.»

کی با کی کار کند؟ وجوه مشترک خواست‌های آنها چیست؟ اختلافات سیاسی، اقتصادی و نگرشی این سازمان‌های هر کدام بیانگر خواست و نیاز اقشار و طبقات معینی هستند، چیست؟ و... هیچ کدام از نظر آقای عبدالرحیم پور مزاحم همکاری نیستند، بلکه همه تقصیرها به گردن فرهنگ خودکامگی است. یعنی همان اندازه که مثلا آقای دکتر "باهری" از این فرهنگ متاثر است و ترور رهبران کردها در شهر برلین را طی مقاله‌ای در صفحه آخر کیهان چاپ لندن یک عمل قابل دفاع و برای حفظ تمامیت ارضی ایران می داند، عبدالرحیم پور زندانی دوران شاه هم متاثر است! یا مثلا ساواکی‌ها و ژنرال‌های زمان شاه که همچنان در مهاجرت به دفاع از ساواک پرداخته‌اند و روی دیگر حکومت غیر روحانی، اما سرکوبگر و غارتگر را به نمایش می گذارند، همان اندازه اسیر فرهنگ مورد نظر عبدالرحیم پور هستند که خود ایشان هستند! اگر مثال‌ها را نه از گردانندگان جمهوری اسلامی، بلکه از طرفداران نظام شاهنشاهی می آوریم، به این دلیل است که این گفتگو و گفتگوهای مشابه اصولا برای زدن پل پیوند بین سلطنت خواهان و چپ ایران انجام می شود و این چنین اظهار نظرهایی نیز عمدتا با همین هدف بیان می شوند!

عبدالرحیم پور اضافه می کند: «... همه آزادی، دمکراسی، مردم سالاری، حکومت قانون، جدائی دین از دولت می خواهیم اما یک نهاد مشترک برای این حداقل هم تشکیل نشده است. ده سال است! این خودش یک نمونه از فرهنگ خودکامگی!»

عبدالرحیم پور فراموش می کند که این خواست‌ها و شعارها، هر کدام برای سازمان‌های اپوزیسیون معنی و مفهومی مستقل دارد و به همین دلیل است که اغلب بین مواضع اقتصادی اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی در مهاجرت با حکومت موجود در جمهوری اسلامی هماهنگی کامل پیش می آید. در مقابله با چپ هم آنها در یک نقطه به یکدیگر می رسند! بنابراین خواست‌های اعلام شده در بالا نه ریشه فرهنگی، بلکه ریشه اقتصادی دارد. شما تا همان مواضعی را اتخاذ نکنید که اپوزیسیون راست خواهان آنست، به تفاهم و توافق با آنها نمی رسید، مگر توازن قدرت و توان اپوزیسیون چپ و تحولات داخل کشور سمت و سوی دیگری به خود بگیرد. بنابراین پیش از تغییر فرهنگ عمومی، باید به فکر متمرکز ساختن همه توان و قدرت چپ ایران بود. در این رهگذر هرگز نمی توان چپ مذهبی ایران را ندید. همانگونه که این چپ را جناح راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی نمی پذیرد و پیوسته در ستیز با آنست!

عبدالرحیم پور ادامه می دهد: «این مشکل، یک امر فرهنگی است. در جامعه ما پدرسالاری، مردسالاری، معلم سالاری هست، رژیم‌ها هم که مستبدانه عمل کرده‌اند. این فرهنگ ما شده است. آدم‌ها اینگونه تربیت شده‌اند! این استبداد در جان ما لانه کرده است. ما اگر بخواهیم جامعه پیشرفت کند، باید این فرهنگ را عوض کنیم. از خطاهای عمده سازمان ما، چپ، چه میانه و چه راست، همین بوده است که نتوانسته اند خودشان را با فرهنگ دمکراسی متحول کنند.» لایذ منظور مهاجرت است، زیرا مسئله در ایران دوران شاه و دوران جمهوری اسلامی یکی یکی، آقای عبدالرحیم پور، مسئله را خیلی ساده کرده و می گوید:

«... رژیم شاه اجازه فعالیت نمی داد. روشنفکران بررسی کردند و به این نتیجه رسیدند که هیچ راه قانونی وجود ندارد و برویم مبارزه چریکی کنیم. من کار ندارم که این مشی غلط بود، چون همان زمان هم که رژیم اجازه نمی داد، می شد فعالیت و کار سیاسی و فرهنگی و فکری کرد. این یک طرف قضیه که رژیم اجازه نمی داد، از طرف دیگر خود نیروهای سیاسی، از جمله ما که فعالیت چریکی می کردیم و دیگرانی که این شیوه مبارزه را نداشتند، آلوده به فرهنگ خودکامگی بودیم. حتی ما وقتی که این شیوه چریکی را رد کردیم، چنین عنصری هنوز در ما عمل می کرد. ما مشکلات فراوانی کشیدیم تا توانستیم آزادی به مفهوم علمی و عملی کلمه را شناسیم و به کار بگیریم. به زبان دیگر چندین دهه ما و دیگر نیروهای سیاسی گفته‌اند "آزادی گرفتنی است" هیچ وقت نفهمیدیم که "آزادی" فهمیدنی و یاد گرفتنی هم هست!»

عبدالرحیم پور، که مدعی است با مشکلات فراوان مفهوم علمی و عملی آزادی را فهمیده است، و هم ایشان که می گوید در زمان شاه هم می شد فعالیت فرهنگی، سیاسی و فکری کرد، چرا در جریان همین انتخابات مجلس پنجم، سازمانی که ایشان عضو ارشد رهبری آنست، این انتخابات را تحریم کرد و دست به فعالیت فرهنگی، سیاسی و فکری نزد؟ چرا رهبری سازمان ایشان با استفاده از همین تجربه، که بدان اشاره می کند، در جمهوری اسلامی که هنوز

آزادی های باقی مانده از انقلاب ۵۷ امکان می دهد مطبوعات داخل کشور، علیرغم همه فشارها به کار فرهنگی، سیاسی و افشاگرانه بپردازند، به دفاع از آنها بر نمی خیزد؟ مشکل فرهنگی ماجرا که به گفته ایشان در سازمان حل شده است، پس مشکل بعدی کدام است؟

مصاحبه کننده، سنوال تحریک آمیزی را در ارتباط با مناسبات حزب توده ایران و سازمان فدائی ها مطرح می کند. او می پرسد: «این تحولات در درون سازمان شما پس از شکست سیاست حزب توده در حمایت از جمهوری اسلامی بوجود آمد؟». عبدالرحیم پور اشاره به رنسانس در درون سازمان فدائی ها کرده و می گوید:

«... در سال ۶۲، ما وقتی به این نتیجه رسیدیم که ما از همان ابتدا بجای اینکه برویم در کنار نیروهای مثل خمینی قرار بگیریم که مبارزه ضد امپریالیستی می کرد، باید در یک جبهه آزادی قرار می گرفتیم. از نظر ساختار تشکیلاتی نیز باید اعضاء سازمان این اجازه و امکان را می داشتند که این نظرات را مطرح کنند. این تحولات فکری حالا به جانی رسیده که در اولین کنگره سازمان، در سال ۶۸ جمع بندی کردیم و با یک نکر تازه وارد کارزار سیاسی شدیم و در کنگره مرداد ۷۰ آنرا بعنوان یک مشی در آوردیم. رنسانس در سازمان ما رخ داده است اما باز همچنان فکر می کنیم که فرهنگ دمکراسی تمرین کردنی است تا نهادینه شود در درون ما. تا بتوانیم راحت بنشینیم، با هم حرف بزنیم. لزومی ندارد که شمشیر ببندیم علیه هم. این یک جنبه دمکراسی است، جنبه های دیگر هم دارد.»

ایکاش به جنبه های دیگر دمکراسی هم اشاره شده بود، اما تا همینجا که اشاره شده، مشخص است که روی سخن به جناح بندی راست اپوزیسیون است، والا با جمهوری خواهان ملی، حزب دمکرات کردستان و حزب دمکراتیک مردم ایران که ظاهرا مشکلی وجود ندارد، و مرزهای حزب توده ایران هم که سیم خاردار کشیده شده است. آقای عبدالرحیم پور، در این مصاحبه، همانطور که در بالا آمد، مطالب دیگری هم در ارتباط با ماه های ابتدای پیروزی انقلاب و رد مشی مسلحانه و... می کند، که در نوع خود بسیار قابل توجه است. البته نظیر این ادعا از سوی برخی از دیگر رهبران کنونی سازمان فدائی ها مطرح شده است. از جمله اینکه ما باید از همان ابتدا جبهه آزادی را تشکیل می دادیم. این نوع تنها به قاضی رفتن ها و راضی بازگشتن ها، شاید برای کسانی که حافظه خوبی ندارند، قابل پذیرش باشد، اما برای آنها که ماه ها و سال های ابتدای پیروزی انقلاب را به خاطر دارند، این نوع ادعاها تنها می تواند صداقت گویندگان و مطرح کنندگان آن ها را زیر علامت سوال ببرد.

واقعیت درست خلاف این ادعای عبدالرحیم پور است. یگانه حزب سیاسی ایران که از همان نخستین روزهای پیروزی انقلاب نسبت به هر نوع چپ روی، ماجراجویی و حادثه آفرینی هشدار داد، حزب توده ایران بود. سازمان فدائیان خلق ایران که هنوز به اقلیت و اکثریت تبدیل نشده بود، در همان دوران تندترین حملات را متوجه این هشدارهای حزب ما کرده و آنرا مشی تسلیم طلبانه معرفی می کرد. حزب ما معتقد بود که ماجراجویی ها چپ روانه بر روند حوادث پس از انقلاب و در گمراه شدن مسیر واقعی انقلاب نقش مهمی می تواند ایفا کند. سیر رویداد، بویژه ماجراجویی های سازمان مجاهدین خلق، چپ روی هائی که ابتدا در گنبد و سپس در کردستان حادثه آفرینند، عملا زمینه های اولیه قدرت یابی ارتجاع را در جمهوری اسلامی فراهم ساختند. ارتجاعی که امروز قدرت برتر در جمهوری اسلامی است. خودمانیم، امروز که امثال آقای عبدالرحیم پور به گذشته نگاه می کنند، فکر نمی کنند بهتر بود بجای ماجراجویی در گنبد، کردستان، گرفتن شهر آمل و... بهتر بود در همان جبهه ای که حزب ما برای تحکیم دستاوردهای انقلاب از جمله آزادی ها - پیشنهاد می کرد، جمع می شدند؟ در اینصورت چپ ایران نیرو و امکان قابل توجهی برای تاثیر گذاری بر روی حوادث بعدی پیدا نمی کرد؟ امپریالیسم خود یکی از دشمنان دمکراسی و آزادی های برآمده از انقلاب ۵۷ و فعالیت نیروهای مترقی و چپ و از جمله حزب ما و سازمان شما در ایران بود. بر این اساس، مبارزه علیه امپریالیسم، در نوع خود مبارزه برای تحکیم دمکراسی و آزادی برآمده از انقلاب نبود؟

ما آقای عبدالرحیم پور را دعوت می کنیم، تا یکبار دیگر به حافظه خود رجوع کند و یا اگر به آرشیو دسترسی دارد، مطبوعات و اسناد سال های اول پیروزی انقلاب را یکبار دیگر ورق بزند. در این آرشیو، از جمله به کودتای نوژه برمی خورد. همان کودتائی که در شماره های اخیر کیهان چاپ لندن شرح دفاعیات سرتیپ هوایی محقق را بعنوان یک شاهکار دفاعی منتشر ساخته است. در آن کودتا و در لیستی که برای نخستین عملیات تهیه شده بود، دستگیری و اعدام فوری رهبران حزب توده ایران، فدائی های از زندان شاه بیرون آمده و بمباران وسیع تهران، تا حد مرگ ۵۰ هزار نفر پیش بینی شده بود. البته در این بمباران، قرار بود خانه آیت الله خمینی نیز بمباران شود و برخی

همکاران او نیز دستگیر شده و تیرانان شوند. همان نیروهای راست اپوزیسیون که کیهان لندن بلندگوی آنهاست و آقای عبدالرحیم پور، در حقیقت خطاب به آنها از رنسانس در سازمان سخن می گوید، تاکنون یکبار گفته اند و یا درجانی شنیده اید، که آن کودتا را که با حمایت مستقیم آمریکا قرار بود انجام شود، نامی از مردم، خواست ملت در آن سال ها، تمامیت ارضی ایران، نقض حقوق بشر در جریان کشتار توده ای ها و فدائی ها و... محکوم و یا تقبیح کنید؟ در همین شماره های اخیر کیهان لندن که دفاعیات محقق را منتشر کرده اند، نسیمی از آن رنسانس و دمکراسی موربه اشاره آقای عبدالرحیم پور احساس می شود؟

به این پیشنهاد از دست رفته عبدالرحیم پور از زاویه دیگری نگاه کنیم. از زاویه صف مستقل طرفداران آزادی. نظیر همان صف مستقلی که در جریان تظاهرات تاسوعا و عاشورای سال ۵۷ و از داخل محوطه پارک مقابل تاتر شهر تشکیل دادید. تا صف مستقل طبقه کارگر تشکیل شود!!

همین جبهه را، مگر آقای دکتر متین دفتری با همکاری شکر الله پاک نژاد و در تحلیلی غلط از شرایط و برآورد غلط تر از برآورد نیروها در آن دوران تشکیل نداد؟ حاصل چه بود؟ مگر در حمایت از روزنامه آیتدگان، سازمان شما صف مستقل دفاع از آزادی را تشکیل نداد؟ حاصل چه بود؟ ... از دمکراسی و آزادی های برآمده از دل انقلاب بهمن باید دفاع می شد، اما این دفاع راه و روش دیگری داشت، که لازمه آن نه ماجراجویی های نوبتی و نه طرد حزب توده ایران و ایجاد شکاف در جبهه چپ بود! راه حل، درک شرایط، استفاده از امکانات موجود و نه غرق شدن در رویاها و آرزوهای خود بود. همان امکانی که ایشان اشاره می کند در زمان شاه هم می شد با استفاده از آن کار فرهنگی، فکری و سیاسی کرد، و در ماه های اخیر، دیگر اعضای رهبری سازمان، نظیر فرخ نگهدار، فتاپور و... به آن اشاره کرده و نام آنرا درک شرایط و بهره جویی از حداقتل های موجود در همین جمهوری اسلامی برای تاثیر گذاری بر رویدادها گذاشته اند. این چگونه رنسانس سازمانی و درک ضرورت استفاده از کوچکترین امکانات برای تاثیر گذاری بر حوادث است، که مشی و سیاست توصیه به مردم برای خانه نشینی و انفعال را توصیه می کند و با تحریم انتخابات، عملا مردم را از شرکت در جنبش برای طرد ارتجاع و غنصین انقلاب و دشمنان آزادی های بسیار محدود کنونی مطبوعات ایران منع می کند؟ شاید شنوندگان رادیو ایرانیان مقیم لس آنجلس و مصاحبه کننده ندانند در آن ماه های نخست پس از پیروزی انقلاب در ایران چه گذشت و طی سال های ۵۸، ۵۹ و ۶۰ جنبش چپ کدام فراز و نشیب ها را طی کرد و حزب ما چگونه شانه اش را یک تنه به زیر بار مسئولیت تاریخی چپ برای درک شرایط و حرکت گام به گام برای حفظ دستاوردهای انقلاب داد، اما یک عضو رهبری سازمان فدائی ها چرا باید خود را به کم حافظه بودن بزند؟

عبدالرحیم پور در این مصاحبه و در ارتباط با نزدیکی و دوری به حزب توده ایران می گوید:

«... این همکاری و نزدیکی مربوط به دوران کوتاه ۵۹-۶۲ است. قطع همکاری ما با حزب توده ارتباطی به شکست این حزب در صحنه سیاسی در جمهوری اسلامی نداشت. این جدائی در غیر اینصورت هم پیش می آمد. البته این شکست هم تاثر خود را گذاشت. ما پس از نزدیکی به حزب توده فهمیدیم که این نزدیکی غلط بوده و نباید اینطور پیش می رفت... ما حالا طرفدار یک حزبی به شکل احزاب غربی هستیم...»

آقای عبدالرحیم پور می تواند طرفدار و یا دوستدار شکل سازمانی هر حزب غربی باشد، این به خود وی مربوط است، اما نمی تواند تا ابد طرفدار دگرگون جلوه دادن واقعیات باشد. اگر غیراینست، به کارنامه سازمان تا آستانه درهم پاشی اتحاد شوروی و ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم مراجعه کند. حوادثی که در سازمان اتفاق افتاد، یگانه و منحصر به فرد نبود، در بسیاری از احزاب چپ، پس از رویدادهای شوروی حوادثی مشابه سازمان اکثریت روی داد. تفاوت فقط در این است که در سال های اخیر بسیاری از این سازمان ها، صادقانه به برخی از خودباختگی های ناشی از ضربات وارده به اردوگاه اعتراف کرده و به مسیر حرکت انقلابی و مترقی بازگشته اند و در سازمان اکثریت، در حالیکه نشانه های این روند اینجا و آنجا مشاهده می شود، این حادثه در کلیت خود و بصورت منسجم هنوز شکل نگرفته و بر روی کاغذ نیامده تا به عمل سیاسی تبدیل شود! لابد همان فرهنگی که آقای عبدالرحیم پور به آن اشاره می کند، هنوز اجازه این اعتراف را نمی دهد و یا رنسانس آزادی خواهی و آزادگویی در سازمان کامل نشده است!